

وقتی زباله‌گردی ترس از بیماری را می‌شکند

علی‌رغم ابلاغیه شهرداری برای ممنوعیت حضور کودکان زباله‌گرد
همچنان بسیاری از این کودکان در خیابان‌ها هستند



■ یاسر مختاری

کودکان زباله‌گرد که بر اساس برخی از آمارها حدود ۴ هزار و ۲۰۰ تن از مجموع ۱۴ هزار نفری زباله‌گردها را تشکیل می‌دهند که با وجود ممنوعیت شهرداری همچنان در میان زباله‌های شهر پرسه می‌زنند و همچنان در معرض انواع بیماری‌های عفونی و اسکلتی هستند.

به گزارش خبرنگار سپید، مخزن زباله را با دستانی که از فرت جستجو در میان پسماندهای خانگی سیاه شده کامل و ارسایی می‌کند کیسه پلاستیکی را باز می‌کند و چند بطری خالی را از درون آن به داخل کیسه گونی بزرگی که دو برابر قدش است می‌اندازد، «تادیر نشده باید دو کوچه بالاتر هم بروم و الامروز کمتر از دیروز دشت می‌کنم» نامش فرید است و اهل افغانستان، ۱۶ سالش است جثه‌اش همین را می‌گوید اما چهره‌اش رنج دوران را بازگو می‌کند و رنگ رخساره خیر می‌دهد از سر درون، هر روز از شهری پیاده راه می‌افتد

تا به مرکز شهر بیاید و در میان دور ریختنی‌های مردم پولی برای خود و خانواده جمعیتش پیدا کند.

فرید می‌گوید: «ساعت ۵ صبح با دو برادرم و پسر عموهایم راه می‌افتیم هوا که تاریک شد همه کیسه‌ها را سوار وانت می‌کنیم و به راه‌آهن می‌بریم. گاهی هم وانت نمی‌آید مجبوریم که خودمان آن را با چرخ دستی‌هایمان تا راه‌آهن ببریم. کسی هم ما را سوار نمی‌کند، حق هم دارند همه می‌ترسند مریض شوند یا فکر می‌کنند بوی بد می‌گیرند. حتی دستمان هم خالی باشد همه می‌دانند چه کاره‌ایم برای همین کسی روی خوش به ما نشان نمی‌دهد.» وی ادامه می‌دهد: «با وانتی که کیسه‌هایمان را در آن می‌گذاریم به خانه بر می‌گردیم، در مسیر روی همان کیسه‌ها خوابمان می‌برد وقتی به خانه می‌رسیم هم از خستگی چیزی نمی‌فهمیم.»

در حین صحبت با فرید دو نفر دیگر می‌آیند با سه ظرف در بسته غذا، و

یک آب معدنی بزرگ، فرهاد و نریمان دو پسر عموی حسن هستند که برای او هم نهار گرفته‌اند. فرید به صورت وسواس گونه‌ای دست‌های خود را با آب و صابون تمیز می‌کند درختی را در خیابان فخر رازی پیدا می‌کند و با پسر عموهایش می‌نشیند خبیری از دو برادرش و دو پسر عموی دیگرش ندارد می‌گوید آن‌ها به محله‌های دیگر رفته‌اند. در حین نهار از خودش و خانواده‌اش می‌گوید ما چند سالی است که به ایران آمده‌ایم با خانواده، آمده‌ایم. پدرم دو سال قبل کرونا گرفت و فوت کرد، پس از او برادر بزرگمان ما را برداشت و به ایران آورد.»

توسی که عادت آن را کنار زد

او ظاهراً ترسی ندارد از اینکه دست در مخازن زباله ببرد اما خودش می‌گوید فقط «عادت کرده‌ام مگر می‌شود ترس؟ یکبار دستم را شیشه برید، یکی از ره‌گذرها زنگ زد دکتر آمد (اورژانس) و من را بردند بیمارستان و با سوزن دستم

رادوختند (بخیه زدند). گفتند دیگر حق ندارم دست را توی سطل زباله بکنم؟ فقط دو روز به حرفشان گوش دادم با آن یکی دستم کار می‌کردم، البته بعد از مدتی دستم بوی بد می‌داد و دردش خیلی زیاد شد حتی بزرگ شد، دوباره رفتم دکتر بهم قرص داد تا بهتر شدم.» حسن به وسط صحبت فرید می‌پرد: «من هزار بار دستم اینطوری شد اما خوب شدم، این چیزی نیست.» حسن هم ۱۵ سال دارد به قیافه از فرید و نریمان بزرگتر است اما سنش کمتر است. از حسن می‌پرسم تا حالا بیمار نشده‌ای جواب می‌دهد: «بیماری پارسال گرفتم زیاد سرفه می‌کردم سرم هم درد می‌کرد اما همه‌اش چند روز بود خوب شدم البته هنوز هم سرفه می‌کنم.» حسن نمی‌داند که شاید کرونا گرفته باشد خودش هم به پزشک مراجعه نکرده است شاید قدرت بدنی و سیستم ایمنی‌اش به او کمک کرده باشد که دوباره سرپا شود. می‌پرسم ماسک چرا نمی‌زنید؟ چرا دستکش دستتان نمی‌کنید؟ «دستکش